

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مرحوم نائینی مطرح فرمودند، عرض کردیم در کلمات مثل کفایه به صورت اجمال آمده که اطلاق صیغه اقتضا می کند نفسی بودن را، تعیینی بودن را. ایشان، مرحوم نائینی، در اینجا در باب این بحث که وارد شدند اگر شک بین نفسی و غیری باشد، اول بحث اصول لفظیه را کردند که مرادشان از اصول لفظی همین اطلاق است که در مثل کفایه هم آمده. اطلاق عموماً اساس الحقیقه این اصول لفظی هستند. مقتضای اصل لفظی چیست، آیا اطلاق است که اگر اطلاق آمد تمسک کنیم به اطلاقش بگوییم نفسی است. چون غیری بودن قید دارد. مثلاً می گوید برو بازار برای این که گوشت بخری. رفتن بازار می شود غیری چون هدف گوشت خریدن است. اگر معلوم بشود که در بازار قصابی باز نیست، گوشت باز نیست، خب طبیعتاً رفتن بازار معنا ندارد دیگر، برای چه برود بازار. اگر ثابت شد که آن مسئله ای که محل نظر بوده نیست، خواهی نخواهی این وجوب محقق نخواهد شد در نتیجه وجوب، وجوب غیری می شود، اینجا اطلاق ندارد

اما اگر نه جوری باشد مثلاً بگویند برو بازار اما این بازاری که ایشان می خواهد برود فرض کنید بازاری نیست که فقط قصاب ها در آن هستند، من باب مثال می خواهم بگویم، به پسرش یا به عبدش می گوید برو بازار، شک بکند که من بروم بازار برای خریدن گوشت یا بازار رفتن خودش یک نفسی است. اینجا مرادشان این است که واجب واجب نفسی است. یعنی اخذ به اطلاق برو بازار می کنیم و می گوییم به این که برو بازار برای گوشت خریدن یا خود بازار رفتن. اگر شک بکند چون نگفت برو گوشت بخر گفت فقط برو بازار. خب رفتن بازار ممکن است به خاطر خریدن گوشت باشد چون نکته اش این است که یک بازار معینی را معین کرده برو فلان بازار و این بازار بازار قصاب ها است، تعیین این بازار که برای قصاب ها است این خودش قرینه می شود که مراد گوشت خریدن است رفتن بازار نیست.

اگر شک بشود اینجا گفتند اطلاق صیغه اقتضا می کند نفسی است، رفتن بازار واجب است دیگر حالا گوشت بخری یا نخری باید برود بازار. برو بازار در اینجا تمسک می کنیم به اطلاق خطاب و قائل می شویم به این که واجب، واجب نفسی است. این اصطلاحشان این است. این جور مرحوم نائینی مطرح فرمودند. مقام دوم هم اصل عملی است که ان شاء الله امروز می خوانیم.

خلاصه بحثی که ایشان در بحث تمسک به اصل لفظی فرمودند، صوری را متعرض شدند چند صورت را متعرض شدند. خلاصه آن چند صورت این است که گاهی اطلاق برای هر دو دلیل هست. هر دو دلیل اطلاق دارند. گاهی اطلاق برای یک دلیل هست. خب طبعاً اگر اطلاق برای یک دلیل

بود آن می شود واجب نفسی، اگر برای هر دو دلیل بود البته برای هر دلیل اطلاق بود، ایشان می گوید به هر دو اطلاق تمسک می کنیم و اثبات می شود آن واجب، واجب نفسی است واجب غیری نیست. این خلاصه بحثی که ایشان مطرح فرمودند در اینجا.

عرض کردیم برای تطبیق و مثال، مثل همین مسئله نماز در جایی که فاقد الطهورین باشد چون یک اطلاقی را آقایان تصور کردند به عنوان «الصلاة لا تترك بحال»، این اطلاق دارد در هر حال شما باید نماز بخوانید. حتی اگر فاقد طهورین بودیم باز هم نماز بخوانید، لا تترك بحال معنایش این است دیگر، باید حتما انجام بگیرد نماز، البته لا تترك صیغه نفی است لکن مراد نهی است. یعنی الصلاة لا تترك، لا تترك الصلاة بحال، شما هیچ وقت نماز را ترک نکنید.

از آن طرف هم «لا صلاة الا بطهور» هم داریم این هم اطلاق دارد. که بدون طهارت اصلا صلاة نیست. اصولا صفت صلاة ندارد. مرحوم نائینی یک نکته ای را هم در اینجا اضافه کردند که شرح دادیم فرق بین این دو تا اطلاق این است که، یعنی فرق بین وجوب غیری و وجوب نفسی در اینجا یعنی صلاة مقید به وضو، وضو دخیل در ماهیت صلاة می شود، لا صلاة الا بطهور یعنی به اصطلاح در وجود صلاة تاثیر دارد. اما وجوب صلاة اگر ثابت شد مطلق است، در وجوب وضو تاثیر دارد. تاثیرش در وجوب وضو است.

و لذا فرمودند که اگر بخواهد آن غیر، غیر مرادشان صلاة است. واجب غیری هم مرادشان وضو است، اصطلاحی که گفتیم چند دفعه تکرار کردیم اگر بخواهد واجب غیری ثابت بشود پس این می شود قید وجودی برای نماز. اگر بخواهد آن غیر واجب بشود، نماز، این می شود قید برای هیئت وضو، برای هیئت وجوب، قید هیئت است، یعنی قید وجوب وضو است حالا وضو واجب است یا نه، بله واجب است. قید برای وجوب است، یکی قید برای وجود است یکی قید برای وجوب است. ایشان تفصیل دادند این دو تا را با هم، حرف بدی نیست یعنی این حرف ها حرف بدی نیست اجمالش حرف بدی نیست، چون بعد خود ایشان به اصطلاح متعرض شدند به این که خود مرحوم نائینی خلاصه مطلب را فرمودند: «و علی کل حال ظهر صحة تمسک به اطلاق کل». این خلاصه بحث. خلاصه بحث ایشان این است که اگر اطلاق بود به هر دو اطلاق می شود عمل بکنیم. یکی شان اطلاق داشت می شود عمل کرد، دومی اطلاق داشت می شود عمل کرد، هر دو هم داشته باشند عمل به اطلاق مشکل ندارد.

«للتمسک به اطلاق کل من الغیر»، کلمه غیر در اینجا مثل نماز، «و الواجب الغیری» مثل وضو. عرض کردم این اصطلاح در کلمات نائینی آمده، غیر و واجب غیری. لو کان لكل منهما اطلاق، اگر هر دو اطلاق داشته باشند، بل لو کان لاحدهما اطلاق، یکفی فی المقصود من اثبات الوجوب النفسی، برای مقصود ما کافی است برای اثبات. خب این لازمه اش است، این چون یک بحثی در آقایان که اصول لفظی از قسم امارات هستند اصولا.

اصول به اصطلاح عملی از قسم اصول عملیه هستند از امارات نیستند، یک توضیحی را من امروز در اول بحث دوم عرض می‌کنم راجع به امارات و این‌ها.

«لأن مثبتات الاصول اللفظية حجة»، این هم یک بحثی است که مثبتات امارات حجت است، مثبتات اصول حجت نیست، ان شاء الله عرض می‌کنم نکته‌اش را. چون نکته اساسی‌اش این است که مثبتات آن تابع واقع‌اند لوازم و ملزومات این‌ها تابع واقع‌اند. در امارات، واقع را کشف می‌کند شما را به واقع می‌رساند. چون به واقع می‌رساند لذا لوازمش هم حجت است اما در اصول عملی به واقع نمی‌رساند فقط وظیفه عملی است لذا لوازمش هم حجت نیست.

مثلا اگر دلیلی آمد که بینة حجت است، بینة آمد که این آب نجس است بینة قائم شد که این آب، عبای شما به این آب خورد، عبای شما هم آن عبا نجس می‌شود. اما اگر علم به این آب بود و یک آب دیگری می‌دانید احدهما نجس است، می‌دانید عبای شما هم یکی‌شان خورد، اینجا می‌گویند نه دیگر عبای شما نجس نمی‌شود. البته آن را بحث کردند نکته‌اش را متعرض شدند که چیست، ما عرض کردیم نکته‌اش اساسا این است، ببینید در اینجا شما چون اصاله الاحتیاط جاری می‌کنید برای احتیاط از این دو تا آب، آقایان گفتند ما در اصاله الاحتیاط اجتناب داریم تنجیس نداریم یعنی اجتناب بکنید از هر دو آب تنجیس نکنید. این توضیحاتش را بعد عرض می‌کنم.

به نظر ما نکته اساسی این است که در باب اصول عملیه وقتی می‌گویید شما از هر دو اجتناب بکن هر دو نجس‌اند، این نجس، ان شاء الله توضیحش می‌دهیم ابداعی است نجس واقعی نیست، این نجسی است که شما با ذهن خودتان درست کردید، این نجس ابداعی است. آن وقت دلیل نداریم نجس ابداعی منجس باشد نکته اساسی‌اش این است. آن که ما داریم دلیل نکته‌ای نداریم، آن ادله‌ای که می‌گویید نجس منجس است آن نجس واقعی است، نجس واقعی منجس است اگر عبای شما به هر دو آب خورد نجس می‌شود چون هر دو آب در آن نجس واقعی نیستند. ما یک نجس واقعی داریم یک نجسی که با اصل عملی اثبات می‌کنیم؛ آقایان می‌گویند با اصل عملی فقط وجوب اجتناب است دیگر در آن تنجیس نیست، از این راه وارد شدند ما از راه دیگری وارد شدیم. ما اصولا معتقدیم مفاد اصول عملیه ابداعات نفس است. شما درست می‌کنید، این که می‌گویید این نجس، آن نجس این ابداع شماست. در واقع یک نجس بیشتر نیست. این نجس ابداعی که در واقع می‌شود دو تا و ان شاء الله یک توضیحاتی هم شاید در بحث بعدی بدهم اگر

یکی از حضار: ببخشید فرقی بین عقلی و شرعی‌اش نیست از این جهت در ابداعی‌ها؟

آیت الله مددی: فرق نمی‌کند.

ابداع اگر هم شرعی باشد همان، چون شرع که می آید مگر دلیل خاصی اقامه بشود. اگر شرع آمد به همان روشی است که عقل و عقلا؛ عقلی یعنی عقلایی است، عقل این ها راجع نیست. این اگر عقلایی شد اگر شارع مقدس چیزی را قرار داد به همان تفسیر عقلایی است. تفسیرش تفسیر عقلایی است، جعلش شرعی است تفسیرش یکی است فرقی نمی کند، چه می خواهد احتیاط بخواهد شما عقلی باشد یا شرعی باشد.

البته مرحوم شیخ قدس الله نفسه در رسائل آقایان هم پشت سر ایشان گفتند «لا ریب فی حسن الاحتیاط عقلا و شرعا». ایشان بدترش کرد؛ عرض کردیم عقلی ایشان عقلایی شرعی نیست و صحیح هم این است که هیچ دلیلی بر حسن احتیاط به این معنا که آقایان می گویند احتیاط، که شما اتیان جمیع محتملات بکنید. دقت کنید. چند تا احتمال می دهید، تمام محتملات را انجام بدهید چون وقتی تمام محتملات را انجام دادید می روید به واقعیت، این اصطلاحا احتیاط است دیگر.

اتیان جمیع محتملات. پنج تا شش تا هفت تا هشت تا احتمال است همه را اتیان بکنی، عرض کردیم هیچ دلیلی ندارد که این حسن باشد عقلا هیچ حسن عقلی ندارد هیچ حسن شرعی هم ندارد. مرحوم صاحب وسائل در کتاب وسائل در مقدمات قضا، ابواب مقدمات القضا یک باب قرار داده در باب احتیاط، البته خوب اخباری ها که احتیاط را واجب می دانند، یک باب در باب احتیاط، در مواردی حالا علی اختلاف اجمالا باید بگوییم اجمالا اجمالا چون اختلاف دارند. در باب احتیاط حدود شصت و هفت تا روایت در این باب ذکر کرده، عرض کردیم هیچ کدامشان دلالت بر این مطلب نمی کنند این که احتیاط به این معنا، به این معنا که شما اتیان جمیع محتملات بکنید هیچ حسنی ندارد، آن احتیاطی که حسن دارد یعنی بررسی کردن رسیدگی کردن.

یعنی فرض کنید مثلا اگر پنج تا طبیب رای مختلف دادند بررسی بکنیم کدام یکی بهتر است یا به اصطلاح کمیسیون پزشکی تشکیل بدهیم جمع بکنیم آرایشان را با همدیگر جمع بکنند، این احتیاط حسن است. احتیاطی که حسن است بررسی کردن رسیدگی، اما من بنشینم آن پنج شش تا احتمال را انجام بدهم؛ عرض کردم یک وقت مرحوم آقا ملا علی نوری که خب رئیس فلاسفه است در اصفهان ایشان نامه می نویسد به میرزای قمی، در جامع الشتات آمده نامه. خیلی هم لطیف است که یک فیلسوف به یک فقیه نامه بنویسد، ایشان مثل این که اواخر عمر هم دچار وسواس شده دلش می خواهد بعضی عبادات که سابق خوانده احتیاطا اعاده کنه دو مرتبه انجام بده، خیلی واقعا لطیف است که، مرحوم قمی می خواهد بگوید نه آقا این حسن ندارد چرا می خواهید این کار را بکنید، فقیهش می گوید این کار را نکن، فیلسوف می خواهد احتیاط بکند، نمازها را دو مرتبه بعضی نمازها را دوباره بخواند و خودش خطاب هر دو به همدیگر هم خیلی لطیف است خیلی آخوند ملا علی نوری و مرحوم میرزای قمی خیلی با احترام چند سطر در وصف ایشان، مرحوم قمی هم به ایشان خیلی با احترام، این نامه خیلی قشنگ است در جامع الشتات آمده است، البته جامع الشتات

تا وقتی که من داشتم چهار جلد چاپ شده بود چهار جلدی من از جامع الشتات قدیم می گویم به نظرم در این جامع الشتات در این چهار جلد، مثل اینکه چهار جلد هم بعد اضافه شده است شده هشت جلد، من چهار جلد دوم را ندارم، در آن چهار جلد اول چاپ نشده در چاپ قدیم دیدم در چاپ قدیمی که دارم در آنجا چاپ شده است خیلی نامه‌ی لطیفی است و حق با میرزای قمی است انصافاً هیچ نکته‌ای ندارد که بگوییم انسان بنشیند دقت کنید محتملات را انجام بدهد.

یکی از حضار: علامه حلی، منسوب به علامه حلی و آقای سید احمد خوانساری و خیلی‌ها منسوب است که نمازهای آخر عمرش را سه دفعه تکرار می کرده است.

آیت الله مددی: خب نیست دیگر. علامه می گویند گفته نماز هفتاد ساله حتی قبل از بلوغش هم گفته قضا بکنیم، خب دیگر این جور احتیاطی اصلاً قبل از بلوغ، یعنی ایشان از تمام عمرش گفته به اندازه عمرش نماز بخوانند، خب پانزده سال که قبل از بلوغ است که دیگر هیچ حسن احتیاطی ندارد، احتمال احتیاط هم ندارد، حسن هم برایش نیست دیگر، حالا قبل از بلوغ که دیگر احتمال هم نیست که حالا بعد از بلوغ اینکه به علامه نسبت داده شده این مطلب است، به هر حال این مطلبی است که حالا به مناسبتی نمی خواستم وارد این بحث بشوم. بعضی از نکات گاهی اوقات ضروری است.

ما عرض کردیم هیچ نکته‌ای در حسن احتیاط به این معنا که انسان بنشیند جمیع محتملات را انجام بدهد، کما این که معروف این است که در واقع مقلد یعنی شخص یا مقلد است یا مجتهد است یا محتاط است، به اجازه در احتیاط بکند با امکان از اجتهاد و تقلید صحیح، این هم ثابت نیست هم چون چیزی ما نداریم. اگر امکان احتیاط اجتهاد صحیح یا تقلید صحیح دارد برگردد به احتیاط، روشن نیست این اصلاً باشد، حسن آن روشن نیست. البته اگر انجام داد عمل او درست است اما این حسنی ندارد.

فرض کنید رفته سر چهار فرسخ می خواهد برگردد محل کلام است، آن روز یا روز بعد می خواهد برگردد محل کلام است که آیا نماز را تمام بکند یا قصر بکند، خیلی خب، این بنشیند خودش مجتهد است بدون این که مراجعه به ادله بکند هر دو را انجام بدهد، اشکال ندارد نماز او درست است اما حسن این مطلب روشن نیست. در صحت این عمل، حتی مرحوم؛ تا زمان قبل از شیخ بین علما این عبارت بود: «عبادة تارك طریقی الاجتهاد و التقليد باطله». اصلاً نمی تواند تقلید کند، اگر خودش مجتهد است اجتهاد بکند اگر مجتهد نیست تقلید بکند. برود بنشیند عمل را تکرار بکند خب به چه معنا صحت عمل دارد؟ یا همین مثالی که مرحوم شیخ به مناسبت در شبهات موضوعیه؛ می داند یکی از این لباس‌ها نجس است، از پنج تا لباس یکی از آن‌ها نجس است، من باب مثال چراغ‌ها را روشن کند تشخیص می دهد. چراغ‌ها را روشن نکند پنج تا نماز بخواند. این حسن این روشن

.....
نیست. «لا ریب فی حسن الاحتیاط عقلا و شرعا» که مرحوم شیخ دارند این روشن نیست یک چنین؛ بلکه بررسی کردن و رسیدگی کردن و سوال کردن که مثلاً کدام شخص واقعا فقیه است کدام واجد شرایط است جامع شرایط است کدام؛ این خوب است، بررسی کردن خوب است. اما این که بدون بررسی کردن بین رأی پنج تا مجتهد انجام بدهد این هیچ دلیل روشنی برای آن نیست.

یکی از حضار: یکی مثلاً شک دارد دو میلیون بدهکار است یا سه میلیون، به یک طرف سه میلیون بدهد خب این عقلا حسن است دیگر.

آیت الله مددی: خب بالاخره قدر متیقن آن دو میلیون است آن مقدار ثابت است. بد نیست بدهد، اما این که حسن داشته باشد...

یکی از حضار: بد نیست یعنی حسن است دیگر.

آیت الله مددی: یعنی حسن است برای آن شخصی که پول می گیرد نه برای شخصی که پول بدهد. آیا برای او هم حسن دارد؟ نه یک چیزهایی در؛ چون من گاه گاهی بعضی مطالب را عرض می کنم یک چیزهای معروف شده و الا مرحوم محقق قمی هم در همان جا همین را می گوید نقل می کند از فلان و فلان که این ها گفتند خیلی عجیب است، اجماع قائم است علی بطلان عبادۀ تارک طریقی الاجتهاد و التقليد، اصلاً می گوید اجماع قائم است. الان ما این کار خیلی رایج شده است در رساله های عملیه در اول آن نوشته اند یا مجتهد است یا مقلد است یا محتاط. ایشان نوشته در عبادات اصلاً اجماع قائم است. این عبارتی بوده است که تا قبل از شیخ انصاری، شیخ انصاری می آورد برای این که احتیاط علی کل حال حسن است. بعداً در رساله های عملیه در این دویست سال اخیر مخصوصاً اگر مستلزم تکرار عمل باشد این ها نوشته اند احتیاط مطلقاً حسن است حتی اگر مستلزم؛ یعنی چند مرتبه عمل را انجام بدهد مستلزم تکرار عمل باشد.

ما عرض کردیم این جور احتیاط ها باز اولاً تضییع وقت است که هیچ، دلیل روشنی برای آن موجود نیست، ثانیاً این جور احتیاط ها غالباً منجر به وسواس و مالیخولیا و یک درجاتی از جنون می شود، حالت روانی پیدا می کند. معلوم نیست این جور احتیاط ها حسن داشته باشد. بلکه ضد حسن است نه این که حسن داشته باشد. بلکه این روایتی که می گوید «اخوک دینک فاحتط لدینک» متعلق به حضرت امیر سلام الله علیه با قطع نظر از سند، این ناظر به مسئله احتیاطی است که حسن است. احتیاطی که حسن دارد آن احتیاط حسن این است که انسان بررسی کند، دقت کند، رسیدگی کند، دقت بکند فقیه جامع شرایط اگر خودش فقیه است در فقاہت خود دقت کند، اگر مقلد شخص دیگری است یک فقیه جامع شرایط را انتخاب کند، این احتیاط حسن است. و لذا اسمش را گذاشتیم احتیاط به مقتضای عقل، عقل عملی احتیاط این است، اما احتیاط به مقتضای اصل لفظی که به معنای اتیان جمیع محتملات باشد ولو تمکن داشته باشد این اصلاً روشن نیست مخصوصاً اگر مستلزم تکرار عمل باشد. و التفصیل موکول الی محله، نمی خواستیم از این بحث خارج بشویم.

«یحکی فی المحصول من اثبات الوجوب النفسی لان مثبتات الاصول اللفظیه حجه». آن وقت چون عرض کردیم مثبتات امارات حجت است چون اماره شما را به واقع می‌رساند. شما وقتی واقع را درک می‌کنید واقع با تمام لوازم آن و ملزومات آن درست است. اما در باب اصول لفظی؛ یک توضیحی ان شاء الله عرض می‌کنم واقع مطرح نیست. حالا من چون بعد بحث می‌ترسم نشود من اجمالاً عرض بکنم در باب اصول عملیه خوب دقت کنید نکته اصلی در باب اصول عملیه همان طور که عرض کردیم کراراً و مراراً اول آن موضوع آن جهل است. این عبارت را مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی تکرار می‌کنند البته در این جا نگفته در مباحث اصول عملیه که در باب اصول عملیه جهل موضوع است اما در باب امارات جهل مورد است، این دو تا را فرق بگذارید. تعبیر قشنگی هم هست انصافاً تعبیرش قشنگ است. یعنی در باب اصول عملیه جهل موضوع است دقت می‌کنید؟ اما در باب مثلاً امارات یعنی ممکن است روایات زراعه را عمل کنید خلاف واقع باشد، این خلاف واقع بودن این نیست که شما فرض کردید، شما فرض کردید دارد واقع را به شما می‌گوید. دقت کردید؟ جهل مورد است اما در باب اصول عملیه جهل موضوع است دقت کردید؟

یک. این که جهل موضوع است، شما؛ این نکته را آقایان ننوشته‌اند، شما می‌آید وضع می‌کنید ما این را تحلیل مفصلی کردیم، وضعی که شما در باب اصول عملیه می‌کنید، خوب دقت کنید این باید مناسب باشد با آن مقداری که می‌دانید. و لذا خوب من این را حالا اجازه بدهید چون بحث بعدی باید این را توضیح بدهم حالا همین جا توضیح بدهم.

در باب اصول عملیه آن نکته اساسی این است که چون شما جاهل به واقع هستید خوب دقت کنید، شما می‌خواهید یک چیزی را قرار بدهید. مثل این که فرض کنید این لباس سابقاً پاک بود الان نمی‌دانید، الان نمی‌دانید، ببینید فرض شما جهل است. چه کار می‌کنید استصحاب می‌کنید همان حالت سابقه را می‌آورید. شما می‌خواهید یک کاری بکنید یک جعلی را قرار بدهید، ببینید خوب دقت کنید نکته فنی بحث قانونی لطیفی است، اگر شما می‌خواهید چیزی را قرار بدهید باید مناسب با آن صورت علمی شما باشد.

یعنی عبارة اخرى در باب امارات شما تعامل با واقع دارید. لذا برای همین است که مثبتات آن حجت است لوازم آن حجت است شما تعامل با واقع دارید. در باب اصول عملیه تعامل با حد العلم دارید نه حد الواقع. چون مفروض این است که حد الواقع مجهول است به حد الواقع نرسیده‌اید. پس شما تعامل شما با حد العلم است. این یک نکته خیلی اساسی چون ننوشته‌اند آقایان من یک اضافه توضیح بدهم خیلی فایده بسیار فراوانی دارد. یعنی شما لذا خوب دقت بکنید در مقام اصول عملیه شما چیزی را جعل می‌کنید که مناسب با حد العلم شماست. لذا در اصول عملیه شما دقیقاً حد العلم خود را نگاه می‌کنید نه حد الواقع را. این نکته را در نظر بگیرید شما حد العلم، مناسب با آن حد العلم قرار می‌دهیم.

در روایاتی دارد که اگر قائم بود ایستاده بود شک در رکوع کرد دارد که رکوع بکند اگر ایستاده بود. اگر در حال سجده شک کرد در حال رکوع در این جا مضی، امضی فی صلاتک یا در یک روایت دارد که «بلی قد رکعت». ببینید خب می گوید من شک دارم در رکوع. «بلی قد رکعت» یعنی چه؟ مفروض کلام شک در رکوع است. این «بلی قد رکعت» اصل اولی است اسمش قاعده‌ی تجاوز است.

یعنی شارع می آید می گوید این اسمش همان ابداع است. شارع می آید ابداع می کند. این «بلی قد رکعت» ابداعی است چون مفروض این است که جاهل است. چطور می گوید بلی قد رکعت؟ چون این را توضیح ندادند آقایان من الان توضیح بدهم. لذا این رکعت آن ابداعی است. یعنی قاعده تجاوز، قاعده سوق مسلم، تمام این اصول عملیه که هست اگر دقت کنید این ها ابداع است، احتیاط، استصحاب، ابداع نفس است. در استصحاب، یکی از استصحاب خارج باشد. چون خودش یک نکته‌ای ندارد فی نفسه حالت سابقه هیچ نکته خاصی ندارد. حالا استصحاب بگذاریم کنار فعلا استصحاب در اصول به قول آقایان معروف «عرش الاصول و فرش الامارات» خیلی حالت شبهه اماره بودن در آن است که عده‌ای هم اماره، مثل آقای خویی هم اماره می دانند. آقای خویی هم خلاف مشهور استصحاب را اماره می دانند لکن مثبتات آن را حجت نمی دانند. این یک نکته‌ای دارد که ایشان چون گیر کردند در این تحلیل لذا این حرف‌ها را زدند.

در باب اصول مثبتات آن حجت نیست چرا؟ چون ابداع نفس است و نفس طبق آن صورت علمی کار می کند. ببینید صورت علمی چیست؟ لذا ابداع باید مناسب باشد با آن صورت ذهنی. ببینید در حال سجده ایشان می داند الان دارند نماز می خوانند. دقت کنید، می داند در نماز مثلا باید قبل از رکوع هم قیام داشته باشد سوره بخواند. دقت کردید؟ بعد از سوره خوانده رکوع است، بعد از رکوع سجود است. ببینید یک ترتیبی دارد شارع یک ترتیب معینی قرار داده است. از آن طرف هم می داند الان در سجود است. خب دقت کنید آن حد العلم خود را اگر جمع بکند به این نتیجه می رسد که من الان سجود هستم عادتاً این رکوع را انجام داده‌ام، چرا چون در ترتیب نمازی دقت کردید؟

اما این ابداع را، ابداع را شارع می کند یعنی این جا شرعی است. چرا؟ اگر می خواست استصحاب بکند مثلا می گفت شما مگر بعد از سوره یادت است؟ اگر گفت اسم سوره را برد یعنی رکوع را ابداع نکرده است حالت قبلی را نگاه کرده است. خوب دقت کنید و لذا عرض کردیم کرا و مرارا در اصول لفظی در اصول عملیه شارع اگر جایی که شرعی است یا عقلایی است شارع می آید آن نکته اساسی را بیان می کند و این ممکن است چون اصول عملی جهل است به نحوه برخورد آن با صور علمیه شما عوض می شود.

مثلا شما گوشت را از دست قصاب مسلمان می خرید خب ممکن است شارع بگوید اگر شما در وقت سر بریدن آن جا بودید شک دارید در تزکیه آن. اگر گفت در وقت سر بریدن آن جا بودید اصالت عدم تزکیه جاری کرد. آن حالت علمی شما را نگاه کرده است اسم آن اصالت عدم تزکیه است

.....
که اصطلاحاً استصحاب باشد. اما اگر گفت از دست مسلمان گرفتی خوب دقت کن تا گفت دست مسلمان این صورت علمی به این می آورد که این باید مزکی باشد چون مسلمان مزکی را کار می برد دقت کردید؟ وقتی از دست مسلمان گرفتی؛ یک حالت سومی این دو تا اصل محرز هستند اصطلاحاً. اصل محرز آن است که ناظر به موضوع باشد این دو تا اصل محرز هستند.

یک دفعه هم می گوید نه می گوید آقا گوشت از قصاب مسلمان خرید می گوید بخورید. فکر نکنید بخور. اگر گفت بخور همان اصل به اصطلاح سوره لکن به نحو غیر محرز اصل غیر محرز است. اگر خود عمل را مطرح کرد می شود اصل غیر محرز. اگر یک حالتی را مطرح کرد به حالت علمی شما عوض می شود. لذا اصول عملیه قابل تغییر هستند آثار آن ها هم قابل تغییر است راه شناخت اصول محرز و غیر محرز هم این جور است. البته آقایان نوشته اند مطالبی لکن این نکته ای را که من عرض می کنم خیلی نکته فنی لطیفی است، اگر آمد در موضوع تصرف کرد می شود اصل محرز اگر در موضوع تصرف نکرد فقط حکم را بیان کرد می شود غیر محرز. اگر گفت بخور فقط گفت بخور نگفت که این آیا مزکی هست یا مزکی نیست، گفت بخور. یعنی چه؟ یعنی حالات سابقه را اصلاً نگاه نکرده است حالت فعلی شما را نگاه کرده است حالت فعلی شما چون جهل دارید فقط حکم می کند بخور. نه معنای آن این است که این مزکی است نه معنای آن این است که اصالت عدم تزکیه است هیچ کدام نیست.

وقتی و لذا ما در بحث تعارض اصول تعارض اصول از این راه جدید خودمان حل آن کردیم مرحوم شیخ در آخر استصحاب خاتمه فی تعارض، اصلاً ما بحث تعارض اصول را قبول نکردیم کلاً. در اصول عملیه خصلتی دارد که تعارض در آن معنا ندارد این جا علمای ما تعارض گرفتند بین استصحاب و سوق مسلم که استصحاب می گوید مزکی نیست قاعده سوق مسلم می گوید مزکی است تعارض گرفتند این توضیح آن با حساب ما روشن شد ما عرض کردیم اصلاً تعارض ندارند چون اگر حالت تزکیه را نگاه کرد این که شما از دست مسلمان گرفتید نگاه نکرد. خوب دقت کنید، وقتی می گوید نمی دانید چه جور سر بریدند دیگر این حالت که شما از دست مسلمان گرفتید این را نگاه نکرد. آن وقت در باب اصول عملیه نگاه نکنند جاری نمی شود، همین که نگاه، دقت کنید، در باب اصول عملیه همین که نگاه نکرد جاری نمی شود به قول معروف مثل موج می ماند موج اگر حرکت نداشته باشد که موج نیست اصلاً موج به حرکت آب؛ نمی شود بگوییم این آب موج ساکن است، ما موج ساکن نداریم. اگر حرکت نکرد دیگر موجی وجود ندارد. در باب اصول عملیه قوام اصلی اش به لحاظ است. همین که، و لذا عرض کردیم کلاً مراراً این که مرحوم شیخ انصاری در اول استصحاب در اول رسائلشان در اول رساله ای حجیه المظنة که ان لوحظ معها حالة سابقة این لحاظ را آنجا ایشان به کار بردند.

عرض کردیم تمام اصول عملیه لحاظ دارد در استصحاب. اصلاً قوام اصل عملی به لحاظ است. چون واقعی نیست، چون شک دارد، مفروض این است که جهل دارد، جاهل است. اگر می خواهد کاری بشود ابداع، طبیعت ابداع این است که باید یک لحاظی باشد. تا لحاظ نباشد خود به

خود ابداع نمی آید، اصلاً احتیاج به تعارض، اصلاً و لذا این راهی را که ما رفتیم با این راهی که آقایان رفتند، کلاً با مجموعه آرای که از زمان شیخ نقل شده ما با همه شان مخالفت کردیم.

به نظر ما اصلاً تعارض در باب اصول عملیه معنا ندارد چون اگر لحاظ نکرد، اصلاً آن اصل جاری نمی شود. نمی آییم بگوییم که این تعارض پیدا کرد. اگر حالت ذبح را لحاظ نکرد، وقتی می گوید دست مسلمان است، یعنی چه؟ یعنی حالت قبلش را لحاظ نکرد. اگر از دست مسلمان، یعنی چه از دست مسلمان؟ دیگر آن حالت که آیا ذبح شد یا نه را نگاه نکرد دیگر. آمد این دست مسلمان است. دست مسلمان بعد از ذبح است. وقتی این حالت را نگاه کرد، اصلاً دیگر حالت قبلش را نگاه نکرد. همین که نگاه نکرد استصحاب جاری نمی شود. دقت کردید؟ احتیاجی نیست.

اصلاً این فرقی که مرحوم شیخ رفتند تعارض الاصول، ما عرض کردیم این روشن نیست این مطلب ایشان. همین که لحاظ نکرد، جاری نمی شود. همین که گفت تو تزکیه کرد، وقتی سر بریدن آنجا بودی یا نه، ببینید، می گوید وقتی سر بریدن آنجا بودی، یعنی این لحاظی که شما از دست مسلمان گرفتید این را لحاظ نکرد. چون دست مسلمان بعد از سر بریدن است خوب.

طبیعت اصول، روشن شد؟ این یک نکته خیلی اساسی است. و اهل سنت روی اصول عملیه زیاد کار نکردند. چون بیشترشان ظواهر را به اصول عملیه در رتبه امارات گرفتند. و این کاری که شیعه کرده که از زمان مرحوم وحید بهبهانی آمده و ادامه داشته تا زمان شیخ انصاری که مرتب شده و بعد از مرحوم نائینی تا حد زیادی حالا فرض کنید تا آسید ابو الحسن، این آمدیم چارچوب هایش را کاملاً مشخص کردیم. آن بحث اصول عملیه بحث بسیار لطیفی است، بحث ریشه داری است که ان شاء الله شاید در این بحث آینده ام حالا آمد.

پس بنابراین، فرق بین اصول عملیه و اصول لفظیه، البته یک مقدارش را گفتیم بقیه اش را حالا کم کم می گوئیم. فرقشان این است که در باب اصول لفظیه، چون اصول لفظیه واقع را می بیند، امارات است، لذا می گویند لان مثبتات الاصول اللفظیه حجة، راست می گویند ایشان. چون عرض کردم، هر وقت تعامل شما با حد الواقع بود، با تمام لوازمش است. هر وقت تعامل شما با حد العلم بود، به مقدار علم است. دقت کردید نکته فنی را؟

در باب اصول عملیه شما، تعامل شما با حد العلم است. لذا اصول عملیه باید جعل بشود مناسب با آن علم شما. مثلاً شما در سجده هستید، قبل از سجده رکوع است، رکوع بعد از حمد است، در حال نماز هستید، اصلاً از شک رد می کنید. مجموعه این مقدمات را قرار می دهیم می گوئیم بله رکعت. یعنی بله قدر رکعت ابداعی، بله شک دارد. البته این احتمال دارد روایتی که می گوید بله قدر رکعت یک معنای دیگر مراد باشد، احتمال دارد. چون اصحاب ما احتمال ندادند وارد آن بحث نمی شویم دیگر، خیلی از بحث خارج می شویم. آن احتمال دیگری در مساله هست که دیگر

نمی خواهم متعرض بشوم؛ اصولاً اصحاب ما نه ملتفتش شدند، نه احتمالش را دادند، یک احتمال دیگر هم در این روایت هست، حالا قد رکعت، فعلاً نمی خواهم متعرض بشوم.

«لأن مثبتات الاصول اللفظية حجة»، سرش این است هر جا با واقع روبرو شدید، لوازم واقع هست. هر جا با حد العلم روبرو شدید، حد العلم شماست. این تفاوت بین حد العلم و حد الواقع را باید در نظر گرفت. این تفاوت بین حد العلم و حد الواقع در قوانین شکل پیدا می کند. یکی از نکات بسیار بسیار اساسی، به نظر ما این است که در بحث قوانین، اصولاً اصول عملیه به این معنا جاری نمی شود. یعنی تعامل با حد العلم نمی توانند بکنند.

البته دو تا مطلب است، این اشتباه نشود. یک، ما بخواهیم با اصول عملیه حکم را بعنوان ثابت بکنیم. کما اینکه الان مشهور است که مثلاً استصحاب در شبهات حکمیه کلیه، عرض کردیم مثل مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب عده استصحاب را حجت گرفته. بحث حجت استصحاب از عهد صحابه به بعد، حالا صحابه هم یادم می آید مطرح شده. از عهد تابعین مسلم مطرح شده. خیال نکنید جدید است، مثال های فراوان دارند، مثالش هم بگویم، مثال زن در حال عادت ماهیانه حرام است، اگر انقطاع خون شد اما هنوز غسل نکرده. خوب معروف و مشهور این است که اگر استصحاب بکنیم، استصحاب حرمت. و اگر استصحاب جاری نشود اصالة البرائه جاری می شود.

در روایات ما اصالة البرائه جاری کردند. البته بعضی از روایات معارض هم دارد که حمل بر استحباب کردند یا تقیه کردند الی آخره. بیشترین روایاتش اصالة البرائه است. و لذا در روایات دارد که می تواند، حرام نیست ما بین انقطاع دم و غسل حرام نیست. حالا بعضی از روایات دارد که یک غسلی داشته باشد، حالا کار به آن قسمت بحث فقهی اش نداریم.

علی ای حال، خوب عده ای از علمای اهل سنت، و این متعارف شد در میان اهل سنت. عرض کردم روایتش از عهد صحابه است اما رسیدنش به مسئله شبهات حکمیه به نظرم در ذهنم می آید که از عهد صحابه شروع شده، به نظرم و بعد تابعین عده ای قائل شدند، عده ای هم قائل نشدند. مرحوم شیخ طوسی در عده قائل شده به جریان برائت، استصحاب، معذرت می خواهم. و بعد از ایشان هم تقریباً مشهور است الی الان الی یومنا هذا مشهور همین است. خود ما هم اشکال کردیم. عرض کردیم چون استصحاب اصولاً اصول عملیه ابداعی است، ما قوانین با ابداع درست نمی شود. قوانین باید احراز واقع باشد، با ابداعات نفس درست نمی شود. استصحاب جزو ابداعات نفس است. البته جزو ابداعات بسیار قوی است، بسیار بسیار قوی است. لذا عرض کردم مثل مرحوم آقای خویی، و البته غیر از آقای خویی هم داریم که استصحاب را حجت می دانند از باب حجج و امارات. و مثبتاتش هم حجت می دانند. شاید مشهور بین عده ای از علمای ما هم همین باشد و اهل سنت کذلک.

اما خوب مشهورتر فعلاً بین متأخرین اصولیین شیعه از زمان وحید که مثبتات یعنی با استصحاب، البته مشهور فعلاً این است که با استصحاب اثبات می کنند، عرض کردم مرحوم ملا محمد امین استرآبادی حدود ۹ تا ۱۱ تا مسئله اساسی دارد اختلاف با اصولیین. یک رساله ای هم چاپ شده، این میراث حدیث شیعه چاپ کردند. حدود ۶۴ مسئله اختلافی بین اصولیین و اخباریین. لکن صحیحش هم همان است که ملا محمد امین آورده حدود ۹ تاست، اصلش ۹ تاست، آن ها تفریعات فروغش است. اصلش ۹ تا ۱۱ تاست. یکی اش هم استصحاب است. مرحوم ملا محمد امین استصحاب را قبول نمی کند. استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نمی کند. و روایاتی که در باب استصحاب است، عرض کردیم، این هم من عرض کردم. کلیه روایات با محتمل و غیر محتمل که مرحوم شیخ آورده بین ۱۲ تا ۱۵ تا روایت است، کلاً در شبهات موضوعیه است. کلاً روایت ما در شبهات حکمیه نداریم. کلیه روایاتی که ما داریم در شبهات موضوعیه است. لذا ایشان استصحاب را در شبهات موضوعیه حجت می داند.

در شبهات حکمیه عنوان ثانوی را می شود حساب کرد مثلاً اگر شک بکند احتیاط کند، ببینید، این عنوان ثانوی است. اگر شک بکنیم برائت جاری کند، عنوان ثانوی اشکال ندارد. اما عنوان اولی، مثلاً این حرام بود الان هم حرام است، خوب دقت کنید. الان هم حرام است. این واجب بود الان هم واجب است. مثالی که خیلی می زدند در باب استصحاب، اگر تیمم کرد نماز خواند در اثناء نماز آب پیدا شد. آیا یمضی فی صلاته یا نه؟ آن یک مطلب دیگرش هم این بود. استصحاب می کردند بقای طهارت را، باید نماز بخواند، یا وجوب نماز، وجوب حالا نفسی یا غیری، الی آخره نمی خواهم وارد بحث فقهی اش بشوم.

مثال دیگرش هم همین آبی بود که مثلاً ۵ تا گُر است، ۱۰ تا گُر است، لکن مقداری گوسفند درش سر بریدند قرمز شده، این آب خوب نجس می شود. حالا زال التغير من قبلِ نفسه. گُر هست اما دیگر رنگ خون ندارد، سفید است. آن هایی که قائل به استصحاب بودند، گفتند استصحاب می کنیم بقای نجاست را، این آب سابقاً نجس بود الان شک داریم نجس است. آن هایی که قائل هستند استصحاب جاری نمی شود می گویند نه، اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجسه شیء. این آب گُر الان رنگ و بو که ندارد پس پاک است. دقت کردید؟ مثال های مختلفی برای استصحاب هست که الان و قتش نیست من اینجا متعرض بشوم.

بحث استصحاب را حالا بگذاریم کنار. اصلاً بگوییم این واجب است. بنده ی سرا پا تقصیر حالا دیگر از بحث خارج شدیم، دیگر بگوییم. نظرم این است که قیاس را هم که آقایان اهل سنت قائل شدند، اگر دقت کنید، البته قیاس را جزء امارات؛ حتی در کلمات علمای ما جزء امارات ذکر شده. اما انصافاً قیاس جزء اصول عملیه است. آن هم ابداع نفس است. و خیلی هم شبیه استصحاب است اصولاً. فرق اساسی اش با استصحاب این است

که در باب استصحاب، موضوع واحدی است. خوب دقت کنید. دو تا حالت دارد. حکمش در یک حالت آمده، در حالت دیگر نیامده. این استصحاب است.

مثلاً زن، این موضوع واحد است. یک حالت وجود خون دارد که حکمش حرمت است. یک حالت انقطاع خون دارد که حکمش نیامده. شما می خواهید آن حالت را که ماده وجود دم بود سریان بدهید به حالت عدم دم. عامل این سریان، چون سریان یک خطی می خواهد، عاملش چیست؟ همان موضوع واحد است، زن است. همان زن است. دو حالت است، یک حالت حکم دارد یک حالت حکم ندارد این استصحاب است دیگر. این که اگر در ذهن مبارکتان شاید نباشد، چون نخواندید، چون من معالم هم درس دادم، آخر معالم هم فصل ... فی القیاس و الاستصحاب هر دو را با هم آورده. حالا نمی دانم صاحب معالم نظر داشته به این، قیاس هم همین طور است. فقط فرقی این است که در باب قیاس دو موضوع است، نه یک موضوع. دو موضوع است، لکن یک خط مشترک دارند که به آن می گویند علت، علت مشترک است. به خاطر این که یک مشترک دارند، یک موضوعی حکم دارد، یکی اش ندارد خوب دقت کنید. چون یک عامل مشترکی بینشان هست، به خاطر عامل مشترک، حکم را سریان می دهید به آن موضوعی که دیگر؛ این می شود قیاس.

مثلاً ما دلیل داریم که شرابی که از انگور باشد حرام است. آن وقت شک می کنیم الان مثلاً در خارج شراب های دیگری هم هست، چوب و اینها درست می کنند، آیا این مسکر هست، آیا این هم حرام است یا نه؟ خوب می گوید دو موضوع است، آن از انگور است این از چوب است مثلاً. لکن یک عامل مشترک وجود دارد که اسکار باشد، مستی باشد. به خاطر این عامل مشترک، حکم را از شراب انگوری سریان می دهید به این شراب دومی. لذا من به نظر خودم، من عقیده ام این است به خلاف این که متعارف است در مثل رسائل و این ها، قیاس جزو اصول عملیه است. بله، قیاس زمینه ی استصحاب دارد، خیلی قوی است، جزو اصول بسیار قوی است. دو موضوع اند، البته عرض کردم، این دیگر از عهد صحابه شروع شد. قیاس؛ عرض کردم کراراً مراراً قیاس و اجماع به این معنایی که هست، از عهد صحابه، از زمان دومی وارد فقه اسلامی شد. نه اینکه حالا بحث کلامی و انعقاد بیعت و اجماع، نه، این بحث اجماعی که در اصول داریم غیر از اجماعی است که در باب بیعت و آن بحث کلامی مطرح است. این از زمان او وارد شد. شرحش هم دادیم.

این در حقیقت استصحاب هم همان طور است، فقط فارقتان این است که یک مشترک دارند، یکی معلوم است یکی مجهول است. روشن شد؟ از معلوم می رویم به مجهول. وجه سریان، موضوع واحد است. این همان زن است. در باب قیاس هم همین طور است. لکن در باب قیاس دو موضوع است. یک عامل مشترک دارند. از راه عامل مشترک یکی اش حکم دارد یکی اش ندارد. یعنی صحبتی که مطرح شد این بود. و لذا در روایات ما می

گوید ما من شیء الا و جاء فيه کتاب او سنة. اصولاً چنین موضوعی وجود ندارد. هر موضوعی که شما بخواهید شارع معین کرده. چون این ها به مسئله امامت و وصایت مراجعه نکردند مجبور شدند قیاس و از این حرف ها بزنند. این که شما فرض بکنید یکی اش حکم دارد یکی اش ندارد در روایات ما دیگر موضوع ندارد، مورد ندارد، اصلاً اصل مورد باطل است. خوب آن ها چون قبول نکردند مقدمات را، کار به این مشکل خوردند.

پس بنابراین تا اینجا روشن شد که در باب اصول لفظیه مثبتات حجت است، اصول عملیه نه.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين